

کرده‌اند اما آن‌چنان که شاید و باید، این‌گونه آثار داستانی به بوته نقد سپرده نشده است.

در همین راستا، برخی مغرضان عرصه ادبیات در سطح جهانی که بیشتر بر اساس ضوابط و معیارهای ادبیات استعمار نو فعالیت می‌کنند، بر آنند تا داستانهای کتب الهی را با افسانه‌ها و اساطیر ملی و قومی تلفیق کنند تا در این جریان، این داستانها رفته‌رفته فراموش شوند. آنان به‌طور کلی داستانهای الهی را نشئت گرفته از تجربیات بشر می‌دانند و بر این مسئله پافشاری می‌کنند که پیش از طرح در کتب الهی، این‌گونه داستانها توسط مردم و بر اساس اندیشه و باور آنها مطرح گشته‌اند - در حقیقت، هدف اصلی

بر هیچ‌کس پوشیده نیست که خداوند متعال برای آشکار کردن حقیقت و ارشاد و هدایت قومها و ملل گوناگون جهان، در گذر زمان، پیامبرانی را برگزیده است. پیامبران او، گاه و بی‌گاه، برای بیان مقصود به توصیف داستان و حکایت مبادرت ورزیده‌اند. آنان غالباً حوادثی را که در گذشته بر قومهای مختلف رفته است، در قالب داستان برای مردم توضیح می‌دادند، تا بدین ترتیب، تأثیر لازم و مورد نظر خود را بر مردم بگذارند. مهم‌ترین خصیصه و ویژگی این‌گونه داستانهای روایتی، مطرح کردن بن‌مایه‌ها و مضامین اخلاقی و معنوی بوده است. معدود محققان و پژوهشگرانی در عرصه‌های مختلف بر روی مقوله فوق‌کار

قصه‌های آسمانی، داستانهای علمی-تخیلی، اسطوره‌ها...

کامران پارسی نژاد

مقاله

ادبیات و داستان‌های
شاهنامه‌نویسان
مهرگان
صفر ۵۸ سال یازدهم



ادبیات استعماری از چنین عمل و رویکردی، کم‌رنگ جلوه دادن جنبه الهی و ملکوتی داستانهاست.

آنان برای پیشبرد اهداف شوم خود، به قیاس میان عناصر داستانهای آسمانی و داستانهای علمی و تخیلی، حکایات، اسطوره‌ها و... مبادرت می‌ورزند. درشت‌نمایی عناصر «جادو» و «خیال» که بی‌شک از مهم‌ترین سازه‌های داستانهای علمی و تخیلی است و تطبیق و هم‌سو کردن موارد فوق با عناصر داستانهای آسمانی از جمله برنامه‌ها و اهداف طولانی‌مدت غریبان سیاست‌باز به حساب می‌آید. با وجود وجوه مشترک دیگر در این داستانها چون هیجان، حادثه، حالت تعلیق و تصاویر خارق‌العاده و اعجاب‌برانگیزی که نشانه قدرت و نیروی فوق بشری است، اما بیشتر تأکید پژوهشگران استعماری بر حضور و نقش آفرینی دو عنصر «جادو و خیال» در داستانهای آسمانی همچون سایر داستانهای ساخته‌شده توسط بشر است.

این افراد به منظور پوشش دادن به جریان‌سازیها و تحرکات استعماری خود و برای اغفال جامعه ادبی، در مرحله آغازین، به تمجید از دو سازه یادشده می‌پردازند و در پی آن حضور دو عنصر سرنوشت‌ساز فوق را در زیرساخت و اسکلت‌بندی داستانهای مطرح در کتب آسمانی به اصطلاح ثابت می‌کنند.

از سویی دیگر، با طرح مسئله حضور مضامین اخلاقی و معنوی در بافت و ساختار حکایات و اسطوره‌ها و یکی دانستن آن با مضامین کتب الهی، به نوعی سعی شده است تا منبع و منشأ تولید این قبیل آثار، ذهن فعال و پوینده بشر معرفی شود. آنان در این ارتباط نتوانسته‌اند نمادی سنجیده و باورپذیر از تشابه عناصر و اسکلت‌بندی این قبیل داستانها ارائه دهند. به همین دلیل به سفسطه روی آوردند و متون تحلیلی خود را با پندارهای بی‌بنیاد و بی‌اساس انباشتند. از جانب دیگر، آنها بیشتر دوست دارند تا داستانهای آسمانی را زیرگروه داستانهای علمی - تخیلی قرار دهند و به منفی‌بافی‌های خود پیرامون کتب الهی دامن بزنند. در واقع نیت اصلی آنها تقدس‌زدایی، بی‌اعتبار ساختن معجزات پیامبران و ایجاد جامعه‌ای غیر مذهبی و ضد دینی است.

این افراد، پایان‌پذیری معجزات و حضور نداشتن پیامبران معاصر را دلیلی بر قطعیت‌نداشتن داستانهای مطرح‌شده در کتب آسمانی برمی‌شمارند. جدا از این، اسطوره‌شناسان و محققین استعماری در تلاشند تا برخی منابع باستانی را بر کتب آسمانی مقدم بشمارند. آنان به‌طور مثال اسطوره سومری را منبع اصلی بسیاری از داستانهای مطرح‌شده در کتب الهی می‌پندارند و چنین وانمود می‌کنند که اندوخته‌ها و تجارب سومریها در طرح داستانهای مذکور وارد شده است. بر این اساس، محققین غرض‌ورز، چنین اظهار داشتند که برای تحلیل داستانهای کتب آسمانی باید از دانش و فن اسطوره‌شناسی بهره جست. از این‌رو،

اسطوره‌شناسان یک‌سویه‌اندیش، خود را محق دانسته و با دیدگاهی یک‌طرفه به مصاف داستانهای آسمانی رفته‌اند. آنان برای اثبات صحت و سقم برداشتهای خود به نمونه‌هایی چون مار بزرگی که زیر درخت افسانه‌ای زندگی می‌کند، اشاره می‌کنند و بر این باورند که این مار به طرق مختلف در داستانهای الهی وارد شده است. آن‌چنان که در کتاب آسمانی یهودیان، مار دانیلی به درخت زندگی پیچیده و از آن بالا رفته است. سومریها معتقد بودند که مار به انسانی که بتواند از درخت بالا برود، قدرت و شوکت فراوان اعطا می‌کند. جادوگران قبایل آمریکای جنوبی نیز از چنین ماری صحبت می‌کنند. مار آنها نیز به دور درختی پیچیده و از آن بالا رفته است.

باید این مسئله را پذیرفت که تجارب، اندوخته‌ها و باورهای ملل مختلف همواره در حال تبادل بوده‌اند. بسیاری از افسانه‌ها، حکایات و داستانهای تخیلی مشابه اما با عناوین مختلف و شخصیت‌های داستانی متفاوت، در سرزمینهای مختلف از زبانی به زبان دیگر نقل و روایت می‌شدند. داستان «ماه‌پیشانی» که در غرب به نام «سیندرلا» روایت می‌شود، در غالب سرزمینهای مطرح، وجود داشته است و تنها در برخی عناصر و رویدادها با هم تمایز دارند. وجود تشابه میان داستانها یا به‌طور کلی نقل مکان داستانها و پخش شدن آنها در سرزمینهای گوناگون، امر بدیعی است و علل و عوامل مختلفی چون سفرهای طولانی بازرگانان و تجار در آن سهم‌اند. تمامی موارد یادشده هیچ دلیلی بر یکسان بودن این داستانها با داستانهای آسمانی ندارد. محققین به‌درستی قادر به ریشه‌یابی داستانها نیستند و نمی‌دانند افسانه‌ها و حکایاتی که در سرزمینهای مختلف روایت می‌شوند، در کدام سرزمین برای اولین بار خلق شدند و سپس مراحل تکوینی خود را چگونه گذراندند و به چه سرزمینهایی سفر کرده‌اند. آنها حتی در شناخت نمادها و سمبل‌های ساخته‌شده و ریشه‌یابی آنان عاجزند.

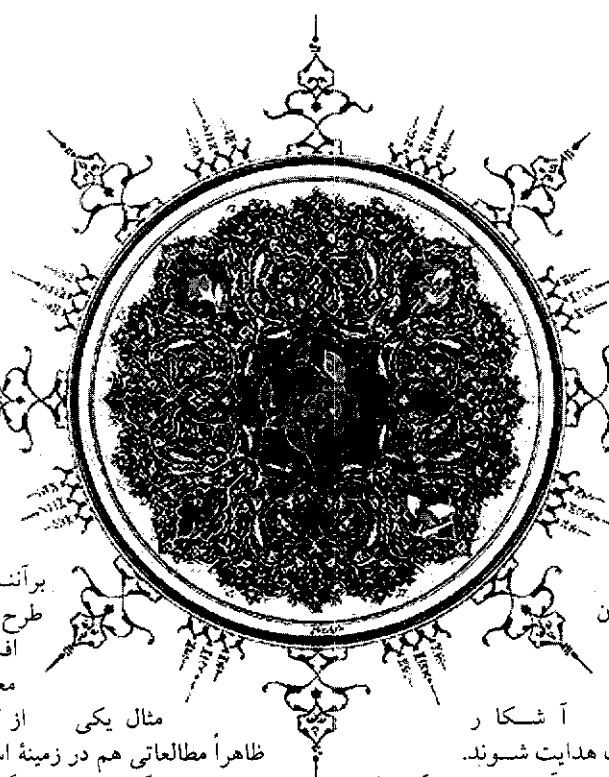
خداوند متعال انسان را بسیار پیچیده آفریده است، ایسن موجود متفکر به‌راحتی می‌تواند در طبیعت دخل و تصرف کند. پس جای تعجب نیست که او پس از مشاهده رویدادهای غربی که به‌وقوع پیوسته و در داستانهای آسمانی نیز به آن اشاره شده است، دخل و تصرف و سعی کند از منظر و دیدگاه خود آن را تفسیر و تأویل و روایت کند.

در اینجا بهتر است نوع تفسیر و تأویل کتب آسمانی، به‌خصوص قرآن کریم که کامل‌ترین دین الهی است، با تفسیر و تأویل بشر از داستانها و حکایاتی که در سراسر جهان گسترده شدند، مقایسه گردد: در کتب آسمانی همواره حوادثی که در گذشته روی داده، بازگو شده است و همان‌طور که گفته شد این رویدادها با زبان داستانی نقل شده‌اند باید به این مسئله توجه کرد که کتب آسمانی صرفاً روایت‌گر یک داستان و ماجرا نیستند. آنها وای داستان

با طرح مسئله حضور مضامین اخلاقی و معنوی در بافت و ساختار حکایات و اسطوره‌ها و یکی دانستن آن با مضامین کتب الهی، به نوعی سعی شده است تا منبع و منشأ تولید این قبیل آثار، ذهن فعال و پوینده بشر معرفی شود.



آنها بیشتر دوست دارند تا داستانهای آسمانی را زیرگروه داستانهای علمی - تخیلی قرار دهند و به منفی‌بافی‌های خود پیرامون کتب الهی دامن بزنند. در واقع نیت اصلی آنها تقدس‌زدایی، بی‌اعتبار ساختن معجزات پیامبران و ایجاد جامعه‌ای غیر مذهبی و ضد دینی است.



برداشت و استتاجی
آشکار
می شود.
متأسفانه

در ایران نیز برخی
روشنفکران ظاهراً
اسطوره شناس
برآیند تا عامل پیدایش
طرح داستانهای قرآنی را
افسانه‌ها و اسطوره‌ها
معرفی کنند. به‌طور

مثال یکی از کارگردانان سینما که
ظاهراً مطالعاتی هم در زمینه اساطیر ایرانی داشته
است، چنین ادعا می‌کند که رنگ سبز پیش از ورود
اسلام به ایران در میان ایرانیان عزیز بوده است و آنها
بر سر مزارع خود، پرچم سبز آویزان می‌کردند تا محصول
خوبی را به‌دست آورند. طبق نظر او، بعد از ورود اسلام به
ایران، ایرانیان برای حفظ و نگهداری این رنگ که برای آنها
برکت و حاصل‌خیزی را به‌همراه داشت، بر آن شدند تا رنگ
مذکور را به ائمه و پیامبر اکرم نسبت بدهند و بدین ترتیب به
خواستۀ خود دست یابند. فرد مذکور از این ماجرا این‌گونه
استنباط می‌کند که رنگ سبز برای ایرانیان مهم بوده است
و برای حفظ آن سنت قدیم به تلفیق میان عناصر مذهبی
و ملی مبادرت ورزیدند. این کارگردان همچنین با توصیف
الهه ایرانی (آناهیتا) که نماد عشق، محبت و پاکدامنی است،
قصد دارد تا چهره حضرت فاطمه(س) را خدشه‌دار کند و
این‌گونه وانمود کند که مردم برای حفظ این الهه و نمادهایی
که با خود به‌همراه دارد، خصوصیات و ویژگی‌هایش را
به یکی از درخشانترین چهره‌های دنیای اسلام منتقل
ساخته‌اند تا بدین ترتیب آن الهه خیالی را زنده نگاه دارند!
(قابل ذکر است که فرد مذکور حاضر به انتشار مباحث
یادشده نیست و تنها در یکی از دانشگاه‌های کشور حاضر
به بیان دیدگاه‌های خود شد چرا که مسئولین دانشگاه شرط
او را مبنی بر محفوظ داشتن سخنانش و جلوگیری از پخش
آن پذیرفتند.)

این کارگردان حتی شخصیت حضرت عیسی مسیح را
خدشه‌دار و با طرح یکی از سنن مردم باستانی یعنی قربانی
کردن یک انسان در هر سال برای دوری از بلاها و حوادث
ناگوار، سعی کرده است تا منکر شخصیت او به‌عنوان پیامبر
باشد. طبق نظر کارگردان اسطوره‌شناس (!) مسیح تنها فردی
ساده بود که بخت یارش نبود و برای از میان رفتن بلا و
حوادث ناگوار قربانی گشت.

در قرن حاضر، متأسفانه دولتها و سیاستمداران
بین‌المللی همه توجّه خود را معطوف تکنولوژی،
سرمایه‌اندوزی، جهانی‌سازی و تلفیق ادیان و فرقه‌های
مختلف با یکدیگر کرده‌اند. از این‌رو، تمامی داستانهای

خود قصد دارند تا مفاهیم
ارزشمند و مهمی
را مانند بسیاری
از معجزات
پیامبران، خطاها و کارهای
ناشایست قومهای
مختلف، نوع مجازاتهای
آنها، اعمال شایسته‌ای
که درخور مقام انسان
است، عملکرد پادشاهان و
غیره را به مردم منتقل سازند
تا حقیقت مطلق برای انسانها
گردد و آنان به‌راه راست هدایت شوند.

جای هیچ شکی نیست که کتب آسمانی روایت‌گر مطلق
تاریخ و پیشینه انسان نیستند؛ هرچند که پیشینه انسان را در
مقاطع مختلف مطرح می‌سازند. آنجایی که خداوند متعال
خطاب به انسانها سخن می‌گوید، نثر، ساختار و بافت
واژگان و جملات به‌کار گرفته شده، گواه بر آن است
که انسان به‌هیچ عنوان توان لازم برای خلق اثری مشابه را
ندارد. باید به این مسئله مهم توجّه داشت که کتب آسمانی
مطرح - به‌جز قرآن کریم - در گذر زمان تحریف شده‌اند
و در آن تغییرات عمده‌ای ایجاد گشته است. همین مسئله
می‌تواند بهانه لازم برای اسطوره‌شناسان و پژوهشگران
استعماری را فراهم سازد، در صورتی که قرآن کریم به‌عنوان
معجزه پیامبر مطرح می‌گردد و هیچ‌کس توان مقابله با قرآن
را ندارد و نخواهد داشت.

برخی اسطوره‌شناسان به‌طور کلی منکر وجود
شخصیتهایی چون نوح و عیسی(ع) شده‌اند اما همان آدمها
نتوانستند منکر ظهور پیامبر اسلام شوند چرا که شواهد
و مستندات بسیاری در این ارتباط وجود دارد. متأسفانه
اسطوره‌شناسان، برخی شخصیتهای اسطوره‌ای را با برخی
پیامبران یکی دانسته و به‌طور کلی منکر نقش اصلی پیامبران
در هدایت انسانها شده‌اند.

در بررسی و پژوهش مورّخین، تمامی رویدادهای
مطرح‌شده در کتب آسمانی تأیید شده است. این رویدادها
آنچنان بزرگ و عظیم بودند که نمی‌توان منکر تأثیرگذاری
عمیق آن بر ملل و جوامع مختلف شد. حادثه‌ای که بر قوم
نوح، لوط، ثمود، صالح و دیگر اقوام وارد شد، آنچنان
عظیم و تکان‌دهنده است که انسانها را واداشته تا از منظر
خود به تشریح و توصیف آن مبادرت ورزند. به‌همین دلیل،
بهترین راه قیاس و اثبات این مسئله که داستانهای کتب
آسمانی، خاصه قرآن کریم، با افسانه‌ها و اسطوره‌ها تمایز
بسیار دارد، بررسی مضامین مطرح‌شده، شیوه روایت و نوع
استنتاج و پیامهایی است که در کتب آسمانی آمده است. در
بسیاری مواقع، در پی توصیف رویدادها، مسائل به‌گونه‌ای
بررسی شده‌اند که بر همگان ناتوانی انسان در چنین



اسطوره‌شناسان،
برخی شخصیتهای
اسطوره‌ای را با
برخی پیامبران
یکی دانسته
و به‌طور کلی
منکر نقش اصلی
پیامبران در
هدایت انسانها
شده‌اند.

کتاب الهی با توجه به سیاست فوق تفسیر و تأویل می‌گردد. منتقدین، زیر سیطره ابرقدرتها، همواره در تلاش‌اند تا تمامی رویدادهای فراحسی و شگفت‌انگیزی را که بیانگر قدرت و توانمندی خداوند متعال در آفرینش هستی با تمامی رمز و رازهایش است؛ با زبان علم و دانش توصیف کنند. آنان معتقدند که این‌گونه آثار در مراحل تکوینی خود، در گروه افسانه‌ها و اسطوره‌ها قرار گرفتند اما بعدها با پیشرفت علم و دانش به وادی داستانهای علمی - تخیلی وارد شدند. به همین دلیل بهتر است تا آثار یادشده یکبار دیگر بازبینی و با زبان علمی بازنویسی شوند.

باید به این مسئله مهم توجه داشت که بسیاری از داستانهای نقل‌شده پیامبران در طول تاریخ بشر به صورت مکتوب جمع‌آوری نشد و این داستانها زبان به زبان نقل گشتند. چه بسا داستان حضرت آدم و حوا (ع)، بیرون راندن آنان از بهشت و اغفالشان توسط ماری که در کنار درختی چمیره زده است و از آن بالا می‌رود، خیلی پیش از تمدن سوم، توسط پیامبران مختلف نقل شده و به تمدنهای ملل مختلف رسوخ کرده باشد. اصولاً هر پدیده مهم و اعجاب‌انگیزی چون ماجرای هابیل و قابیل، طوفان نوح، ماجرای قوم ثمود، ماجرای حضرت یونس و خضر و... انعکاس زیادی در جهان داشته و بشر بی‌درنگ به نقل حادثه پرداخته است. بررسی دقیق و موشکافانه تلفیق تمدنها، ادیان و باورهای مردم در طول تاریخ، کاری ظاهراً غیر ممکن است.

بسیاری از کتب الهی هم که به صورت مکتوب به دست مردم رسیدند، در گذر زمان نابود شدند. در اینجاست که معجزه قرآن کریم به عنوان تنها کتاب آسمانی که از خطر تحریف و دست‌خوردگی در امان ماند، مشخص می‌گردد. انسان همواره در فهم رویدادهای فراحسی که بیانگر قدرت و توانمندی خدای متعال است، وامانده و درصدد تفسیر رویدادهای فوق از منظر مادی و جسمانی خود است. بسیاری از انسانها که خود شاهد معجزات عظیم خداوند بودند، باز هم رضایت ندادند و به راه راست هدایت نشدند. پس، جای تعجب نیست اگر انسان غرض‌ورز امروزی بخواهد به تلفیق داستانهای آسمانی با افسانه‌ها و حکایات خلق‌شده توسط بشر بپردازد.

برخی از منتقدین میان‌هرو در پی تحقیقات خود پیرامون داستانهای الهی و پس از مواجه شدن با حضور شخصیهایی چون «فرشتگان خداوند»، چنین ادعا کرده‌اند که شاید بسیاری از رویدادهای مطرح در داستانهای آسمانی غیر قابل پذیرش باشند و بشر در قبول آنها دچار شک و تردید شود اما وجود فرشتگان و نقش‌آفرینی آنها در جهان هستی بسیار ملموس و باورپذیرتر از برخی اعمال و رفتارهای فراحسی است. طبق نظر آنها، فرشتگان وجود عینی‌تری دارند و به عنوان یکی از موجودات خلق‌شده در جهان هستی شناخته می‌شوند. آنها به‌طور کلی با موجودات

تخیلی افسانه‌ها و اسطوره‌های ملی و قومی تفاوت دارند و نباید این موجودات را با خدایان و اسطوره‌های غربی و شرقی یکسان دانست.

در خصوص کلیه مسائل مطرح‌شده جا دارد محققین و پژوهشگران معتقد و خداجوی به بررسی عمیق داستانهای کتب آسمانی و سایر داستانهای تولیدشده توسط انسان بپردازند، تفاوت‌های آنها را مشخص سازند و به ریشه‌یابی داستانهایی که از داستانهای الهی الهام گرفته‌اند بپردازند. به‌طور مثال در بررسی تطبیقی میان این‌گونه آثار، مشخص شده است که در افسانه‌ها، حکایات، اسطوره‌ها و داستانهای علمی - تخیلی، مقوله مرگ به صورت کاملاً اسرارآمیز و تفکیک‌ناپذیر مطرح شده است. در این قبیل آثار «مرگ» با چهره‌ای وحشتناک و اسرارآمیز ظاهر می‌شود که به عنوان پایان ناخوشایند شخصیتها قلمداد می‌گردد. در صورتی که در کتب الهی و در داستانهای آن با مقوله مرگ به‌گونه‌ای دیگر برخورد شده است. مرگ در این‌گونه آثار پایان زندگی نیست. حتی در این قبیل آثار، برخوردی طبیعی و علمی با مقوله مرگ و توصیفاتی از عالم پس از مرگ ارائه شده است. حال، اگر انسان قادر به درک برخی توصیفات نیست، به این خاطر است که پیرامون انسان در جهان هستی پوششی وجود دارد که اجازه نمی‌دهد انسان به مسائل و رای جهان مادی دست یابد و به‌درستی آن را درک کند.

«هرکسی از ظن خود شد بار من
از درون من نجست اسرار من»

اصولاً انسان در برابر مقوله مرگ کنجکاو بوده است و دوست دارد اطلاعاتی از آن عالم به دست آورد. از این رو در افسانه‌ها و اسطوره‌های خلق‌شده بر این مسئله تأکید فراوان شده است و به عنوان جزء مهمی از این قبیل آثار معرفی می‌گردد.

انسان همواره تمایل داشته است تا با عالم مردگان و ارواح ارتباط برقرار و به نوعی مسائل استنباط کرده را درج کند. نویسندگان در این راستا تلاش بسیار زیادی در ثبت اطلاعات مربوط به مردگان و عالم برزخ داشته‌اند. در افسانه و اسطوره‌های قدیم، پهلوانان و مردان قدرتمند، گاه، به دنیای مردگان سفر کرده و پس از جنگ و گریز فراوان برخی انسانهای مورد علاقه خود را به دنیای مادی بازگردانده‌اند همچون هرکول که برای بازگرداندن دختری به سرزمین مردگان سفر می‌کند و حتی در مقطعی با فرشته مرگ کشتی می‌گیرد.

در این میان برخی نویسندگان برای طبیعی جلوه دادن عالم مردگان همه هم خود را برای ارائه آمار و اطلاعات علمی صرف کرده‌اند. آنها حتی برای طبیعی جلوه دادن این دنیا از عنصر جادو و سحر نیز سود جست و با بهره‌وری از این دو عنصر، ارتباط میان انسان و عالم پس از مرگ را منطقی جلوه داده‌اند.

تمامی موارد یادشده نشان از این مسئله دارد که شیوه



اصولاً انسان در برابر مقوله مرگ کنجکاو بوده است و دوست دارد اطلاعاتی از آن عالم به دست آورد. از این رو در افسانه‌ها و اسطوره‌های خلق‌شده بر این مسئله تأکید فراوان شده است و به عنوان جزء مهمی از این قبیل آثار معرفی می‌گردد.



کروولی از قرآن کریم به عنوان باارزش ترین و مهم ترین منبع اصلی هدایت بشر یاد و بر این مسئله پافشاری کرد که این کتاب، تنها کتابی است که برای رشد، پیشرفت و ایجاد تحول عظیم فکری و روحی انسان تا ابدیت مفید بوده است و انسانها همواره باید به اصول و مبانی مطرح شده در آن پایبند باشند.

برخورد انسان با مقوله مرگ و توصیفاتى که خداوند متعال در کتب الهی به ویژه قرآن کریم در این ارتباط دارد با هم بسیار متفاوت است. بررسی مطلب فوق نیازمند زمان و فرصت مناسبی است که در مقاله کوتاه فعلی نمی‌گنجد. در میان تمامی پژوهشگران غربی که به مضامین یادشده علاقه نشان دادند می‌توان به «آلیستر کروولی (Aleister Crowley)» اشاره داشت که جانب انصاف و عدالت را نسبتاً حفظ کرده است. او به تاریخچه ادیان مختلف و نحوه شکل‌گیری دیدگاههای مذهبی علاقه داشته و بخشی از تحقیقاتش به بررسی تطبیقی داستانهای مذهبی با سایر داستانهای کهن اختصاص یافته است. او همچنین به بررسی داستانهای علمی - تخیلی پرداخته و ادعاهای برخی محققین را که به یکسان بودن تمامی داستانها معتقد بودند بررسی کرده است. وی پس از بررسی دقیق خود، چنین ادعا کرد که داستانهای مذهبی هیچ ارتباطی با داستانهای علمی - تخیلی نداشته و باعث توسعه و پیشرفت آن نشده‌اند. آلیستر کروولی به صراحت بیان کرد که عقاید و نظریات مطرح شده در کتب الهی همواره ثابت بوده است و نیازمند هیچ‌گونه تحول و دخل و تصرفی نیستند. در صورتی که داستانهای ساخته شده توسط انسان همواره دچار دگرگونی شده و تغییر یافته است. او همچنین به مسئله اخلاق و معنویت اشاره داشته و معتقد است داستانهای مذهبی، تنها، به چنین مسائلی توجه دارند و روح یکتاپرستی در لابه‌لای جملات و کلمات آنها مشهود است.

در ابتدای قرن بیستم، بسیاری از مبلغان غربی سعی کردند تا به مردم جهان این‌گونه بقبولانند که انسان باید به دنبال تجربیات فردگرایانه خود باشد و از پذیرش اصول اعتقادی دینی پرهیز کند. آنها کسب تجربیات فردی و به‌کارگیری آن در زندگی روزمره مادی (بدون توجه به عوامل غیر مادی و معنوی) را به عنوان عامل اصلی هدایت بشر دانسته‌اند و شیوه تفحص علمی را که بر اساس فلسفه شک‌گرایی بنا شده است، توصیه می‌کردند. این افراد حتی به حدی گستاخ بودند که نام گروه خود را «نئوکافر» (neo-pagan) نهادند. آنها ویژگی قرن بیست را ظهور نئوکاهاها دانستند و بر طرح دیدگاههای این گروه پافشاری کردند.

کروولی تلاش زیادی در شناسایی این جریان ادبی و فلسفی خطرناک انجام داد. بسیاری از رقیبان سعی داشتند تا اندوخته‌های او را برابیند یا به اسم خود مسائل کشف شده را مطرح سازند. در سال ۱۹۰۴ کروولی ادعا کرد که با فردی به نام «آیواس» (Aiwass) آشنا شده است که برای او حکم یک فرشته نجات را داشته است. کروولی گفت: «آیواس کتابی را که فرشته خداوند، جبرئیل

(Gabriel)، بر محمد رسول خدا (ص) آشکار داشته است به من معرفی کرد تا بررسی کنم.» او چنین اظهار داشت که خداوند از طریق جبرئیل دستورات و تعالیم خود را بر محمد (ص)، پیامبر خدا، آشکار ساخت تا او به مردم منتقل سازد. کروولی در ابتدا از خواندن قرآن کریم اجتناب ورزید اما بعدها پس از مطالعه و بررسی عمیق کتاب بر اشتباهات پیشین خود واقف شد و تمامی مندرجات کتاب را تأیید کرد.

کروولی از قرآن کریم به عنوان باارزش ترین و مهم ترین منبع اصلی هدایت بشر یاد و بر این مسئله پافشاری کرد که این کتاب، تنها کتابی است که برای رشد، پیشرفت و ایجاد تحول عظیم فکری و روحی انسان تا ابدیت مفید بوده است و انسانها همواره باید به اصول و مبانی مطرح شده در آن پایبند باشند.

کروولی همچنین به مطالعه افسانه‌ها و حکایات شرقی مشغول گشت و استنباطهای فردی خود را به صورت مدون و مکتوب مطرح ساخت. «آدولف هیتلر» پس از به قدرت رسیدن با کتابهای کروولی آشنا گشت. او تجارب



زیادی از فرهنگ ملل شرق به دست آورد و متوجه شد برای دست یازیدن به آرمانها و اهداف خود باید فرهنگ مردم جهان را آموخت. هیتلر در شکل‌گیری اصول اعتقادی خود از دیدگاهها و باورهای مردم شرق بسیار سود برد اما هیچ‌گاه نخواست تا از این اطلاعات ارزشمند در راه درست و اصولی استفاده کند. در واقع، هیتلر پس از مطالعه داستانها و حکایات شرقی، در جهت عکس‌گام برداشت و از تجارب نهفته در این آثار که تمامی در جهت ارتقا و رشد فکری و اخلاقی انسانها خلق شده بود، سوءاستفاده کرد. در پی این حادثه، دشمنان قسم‌خورده کرولی که از طرح دیدگاههای او، خاصه موارد گفته‌شده در خصوص قرآن کریم ناراحت بودند دست به کار شدند و چنین شایع کردند که کرولی عضو فعال حزب نازی هیتلری است و او را «رهبر شیطان» لقب دادند.

با تمامی این اوصاف، نویسندگان و اندیشمندان بسیاری از طریق کرولی با دنیای شرق آشنا شدند و از داستانها و افسانه‌های شرقی الهام گرفتند، همچون جورج لوكاس (George Lucas) که برای خلق افسانه جنگ ستارگان خود از داستانهای شرقی الهام گرفت. او در این اثر عناصر شرقی و غربی را در هم تلفیق کرد و در پی آن، همین شیوه، مورد استفاده بسیاری از نویسندگان غربی قرار گرفت.

جان وایدساید پارسونز (John wide side parsons) از دیگر شاگردان کرولی به حساب می‌آید. او پس از مطالعه افسانه‌ها و داستانهای شرقی، ایده اصلی برای ساخت نوعی راکت را که در جنگ جهانی دوم استفاده شد و تأثیر بسیار زیادی در روند جنگ داشت، پیدا کرد. اصولاً آشنایی نویسندگان داستان با مردم، محیط، فرهنگ و بافت اجتماعی باعث می‌گردد تا حوادث و رویدادهای داستانی، باورپذیر و قانع‌کننده به نظر برسند. شیوه به‌کارگیری اصولی عناصر داستان، ایجاد نظام منطقی در بنای داستان، آرایش صحنه‌ها، جلوگیری از اطاله کلام و توجه و آشنایی با ساختار نحوی و شیوه روایی داستان باعث می‌گردند تا منتقدین و مخاطبان آثار داستانی، گاه، میان حقیقت و داستان دچار اشتباه و شک گردند. آنها همچنین در درک این مسئله که کدام یک تحت تأثیر دیگری قرار می‌گیرند، عاجز مانده‌اند. آیا حقیقت از داستان الهام گرفته است یا برعکس؟ برخی از صاحب‌نظران، متوجه این مسئله شده‌اند که داستانهای کتب آسمانی پیش از سایر داستانها بر رویدادهای حقیقی، مخصوصاً رویدادهای تاریخی، تأثیر بسیار زیادی دارند. درحقیقت، داستانهای فوق در طول تاریخ توانسته‌اند به بسیاری از جریانها و حرکت‌های تاریخی سمت و سو بدهند.

در بررسی تطبیقی رویدادهای تاریخی، اجتماعی، سیاسی و... و حوادث داستانهای الهی، مشخص شده است که انسان در هر دو موقعیت، تجارب یکسانی را به دست

آورده است. بدین ترتیب است که بسیاری از تجارب یکسان بشری در فرهنگهای ملل مختلف تلفیق شده‌اند.

پس از داستانهای آسمانی، حکایات عارفانه، بیشترین تأثیر را بر جریانها و رویدادهای اجتماعی، تاریخی و... گذاشتند. گروهی از منتقدین می‌گویند که داستانهای عرفانی باید در گروه داستانهای مذهبی و کتب الهی قرار گیرند. منتقدین چنین اظهار می‌کنند که داستانهای عرفانی از سویی قصد دارند تا شیوه و مراحل عرفانی را به تصویر کشند و از سویی می‌خواهند بر جریان زندگی بشر و نوع دیدگاه او به زندگی تأثیرگذار باشند. با این حال بسیاری از رمز و رازهای صوفی‌گری و عرفانی بدین طریق مشهود می‌گردند. در داستانهای عرفانی، نماد و تمثیل، بیش از سایر داستانها مورد توجه و عنایت قرار گرفته است. بسیاری از نمادهای مطرح‌شده در این‌گونه داستانها از نوع جمعی‌اند و برای غالب مردم قابل درک می‌باشند. با این حال، گاه، دیده شده است که برخی مخاطبان این‌گونه آثار به دلیل نبود درک صحیح نمادها به بیراهه رفته و از داستانها آموزش نادرستی گرفته‌اند. در غالب داستانهای عرفانی، سعی شده است تا سطح آگاهی و اشراف انسان نسبت به جهان هستی مشخص گردد آن‌چنان که در داستانهای اساطیری نیز چنین هدفی دنبال می‌شود.

در داستانهای آسمانی، خواننده با چنین وضعی مواجه نیست. هیچ‌گاه دیده نشده است که داستانهای آسمانی، انسان را به بیراهه بکشاند یا در آنها جست‌وجوی انسان و سیر تفکر و برداشت او از ساحت سیال هستی از منظر مادی باشد. اندیشه و کلام نهفته در داستانهای الهی از جنس و نوع دیگری است. نویسنده اصلی داستانهای آسمانی، خود، بر حقیقت مطلق اشراف دارد و امری بر او پوشیده نیست. قصد و نیت او از بازگویی حوادث و رویدادهای گذشتگان، آن هم در قالب داستان، مشخص‌سازی و آشکار کردن برخی حقایق بر بشر خاکی است. در صورتی که نویسندگان افسانه و داستانهای علمی و تخیلی همواره برآنند تا به گوشه‌های تاریک جهان هستی دست یابند، حقایق زندگی را دریابند و به تجربیات جدیدی دست یازند.

در این ارتباط میان عناصر داستانی و موضوعهای داستانی موجود در افسانه‌ها، اسطوره‌ها، حکایات و داستانهای علمی و تخیلی، تشابه و هم‌سویی وجود دارد. برخی از منتقدین اصول‌گرای ادبی به‌جای قیاسهای بی‌مورد و هدمند میان داستانهای آسمانی و سایر داستانها تمامی توجه خود را معطوف قیاس میان سایر انواع داستانی می‌کنند و به نتایجی هم دست یافته‌اند. به‌طور مثال، منتقدین راستین به تشابهاتی میان داستانهای علمی - تخیلی و حکایات عرفانی دست یافته‌اند و متوجه شده‌اند که در هر دو نوع داستان به کشف دنیای ناشناخته و اسرارآمیز توجه شده است. در داستانهای علمی - تخیلی همواره شخصیت‌های داستانی در پی کشف سرزمینهای دور



نویسندگان و اندیشمندان بسیاری از طریق کرولی با دنیای شرق آشنا شدند و از داستانها و افسانه‌های شرقی الهام گرفتند، همچون جورج لوكاس (George Lucas) که برای خلق افسانه جنگ ستارگان خود از داستانهای شرقی الهام گرفت.



و اسرارآمیزند. در داستانهای عرفانی نیز شخصیتها در پی کشف دنیای اسرارآمیز درونی اند. دنیای درون به همان اسرارآمیزی ای است که دنیای بیرون. آنها همچنین میان عناصر داستانهای عرفانی و اسطوره ای نیز به نقاط مشترکی دست یافته اند. سفرهای طولانی، کشف دنیاهای ناشناخته، پرده برداری از رازها و اسرارهای پیچیده و سخت و مبارزه و تلاش برای رسیدن به حقیقت، همگی، در داستانهای علمی - تخیلی نیز وجود دارند و تنها، شیوه روایت و نوع زندگی در این گونه داستانها متفاوت است. در داستانهای علمی - تخیلی، نویسندگان، حتی به عنصر نماد نیز پایبندند. به طور مثال، شخصیت یکی از داستانهای علمی - تخیلی پس از رسیدن به مکان ناشناخته ای بی درنگ در هاله ای از نور قرار می گیرد. نور ساطع شده در این اثر نمادین است و نویسنده از طرح آن مقصود و غرض خاصی دارد. پس به طور کلی کشف رمز و رازها و دستیابی به دنیای ناشناخته، مهم ترین هدف داستانهای علمی تخیلی، اسطوره ای و... می باشد، در صورتی که داستانهای آسمانی به مسائل دیگری توجه دارند.

ودیک (Vedic)، فیلسوف هندی، بر این باور است که دنیا پر از رمز و راز و حجاب است و انسان به راحتی نمی تواند در آن غور کند مگر از طریق عرفان. کانت در غرب نیز چنین بیان کرده که عقلانیت و حواس انسان هرگز نمی تواند حقیقت نهفته در پدیده های جهانی را مشخص سازد، کانت بر این اصل پافشاری می کند که ناتوانی انسان در استفاده از حواس خود باعث می گردد تا جهان هستی به درستی درک نشود. در صورتی که عرفا به توانمندی حواس بشر و شیوه استفاده بهینه از حواس پنجگانه دست

یافته اند و در نتیجه این بخش از سخنان کانت را نمی پذیرند. عرفا بر این باورند که تمامی انسانها دارای چنین قدرتهایی اند اما شیوه استفاده و به فعلیت درآوردن نیروهای درون خود را نمی دانند. چیرگی بر بیماریهای علاج ناپذیر همچون سرطان یا امور دور از عادت چون بر روی آب راه رفتن و... تمامی، توسط عرفای مختلف در گذر زمان انجام پذیرفته است.

داستانهای قرآنی
نیز در فهرست
سیاه ادبیات
استعمار نو
وجود دارد تا به
شیوه های گوناگون
و با یاری گرفتن
از فن تبلیغات
وسیع به نابودی
کشانده شوند.

غریبان تمامی تجارب مهم و ارزشمند شرق را به تدریج استخراج کرده و از آنها سود برده اند. آنها بعضاً حتی بیشتر از شرقیان به مسائل فرهنگی، اعتقادی و مذهبی ملت شرق اشراف دارند و درحقیقت، قدرت فعلی خود را از شرق به دست آوردند. به همین دلیل آنها دیگر نمی خواهند ملت شرق، پایبند سنن، باورها و تجاربی که از زمان باستان تاکنون به دست آوردند، باشند چرا که ممکن است ملت شرق نیز روزی و روزگاری به رمز موفقیت غریبان دست یابند. از این رو، تمامی اندوخته های ناب ملت شرقی با حربه روشنفکری و مدرنیسم نابود می گردد و به جایش فرهنگ بی هویت غربی جایگزین می گردد. غریبان همین طرح و نقشه را با داستانهای آسمانی دارند. آنها به خوبی می دانند که در این گونه آثار، نکات بسیار مهم و سرنوشت سازی وجود دارد که اگر مردم تحت سیطره جهان به آنها واقف شوند به خواسته های مشروع خود می رسند.

استعمارگران در میان کتب آسمانی بیش از همه از قرآن مجید در هراس اند چرا که می دانند این کتاب آسمانی تنها کتابی است که در طول تاریخ تحریف نشده و بسیار کامل و بی نقص است. از این رو سعی دارند با هر ترفند و زیرنگی مرسوم را از توجه به قرآن بازدارند. آفرینش کتاب آیات شیطانی و تهاجم به اعتقادات مسلمین از جمله هدفهای مهم استعماری به شمار می آید. داستانهای قرآنی نیز در فهرست سیاه ادبیات استعمار نو وجود دارد تا به شیوه های گوناگون و با یاری گرفتن از فن تبلیغات وسیع به نابودی کشانده شوند.

در حقیقت ادبیات استعمار نو بیش از آنکه از افسانه ها و داستانهای ملی و قومی شرق بترسند از داستانهای آسمانی و الهی وحشت دارند. خاصه اینکه، این داستانها متعلق به شرق و از همه مهم تر داستانهای قرآنی باشند. به همین دلیل به عمل تلفیق و یکسان سازی میان داستانهای گوناگون مبادرت می ورزند تا اطلاعات ارزشمند نهفته در این قبیل آثار را تغییر دهند و اجازه ندهند تا اطلاعات ناب و ارزشمند به دست مردم برسند.

